

The Non-Validity of a Priori Proof in Real Sciences According to ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī and the Exclusivity of the “Absolute a Posteriori Proof of the Third Kind” in it

Amiri Askari Soleymani

*Professor and Faculty Member of Imam Khomeini Institute for
Education and Research
(solymaniaskari@mihanmail.ir)*

Abstract

In logic, a proof is categorized into a priori and its types, as well as a posteriori and its types, which further divides into absolute a posteriori and argument. But the validity and credibility of all these types is not inherent, as some are accidentally justifiable and valid. Through an examination of the rules of proof (burhān), it becomes apparent that only the ‘a priori proof’ and ‘the absolute a posteriori proof of the third kind’ are proofs by essence, and other types are not proofs (burhān), except in an accidental sense. This research, providing proofs and utilizing an analytical approach, demonstrates that, according to ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī, a prior proof is not applicable in philosophy and other sciences that deal with the establishment of essential accidents of the subject. Based on this foundation, an essential accident is that which is posited by positing the subject and removed by removing it. A priori proof can prove predicates as non-essential accidents for the subjects in the sciences. But, through a priori proof, it is not possible in philosophy to prove a predicate as an essential or non-essential accident for its subject which is existent in so far as it is an existent. This is because the existent is not the effect of a cause. Therefore, the only valid proof in philosophy and other sciences is the absolute a posteriori proof of the third kind.

Keywords: a Priori Proof, Absolute a Posteriori Proof of the Third Kind, General Concomitants, Demonstrative Sciences, ‘Allāmah Ṭabāṭabā’ī.



عدم جريان البرهان اللّمي في العلوم الحقيقيّة من منظور العلامة الطبائبيّة وجرّيان البرهان الإتيّ المطلق من النوع الثالث فيها بشكل حصريّ

عسكري سليمانى أميرى^١

رغم أنّ البرهان ينقسم في المنطق إلى لمي وإتيّ، واللّمي إلى عدّة أقسام، والإتيّ إلى إتيّ مطلق وإتيّ دليل، إلا أنّ صحّة هذه الأقسام واعتبارها لا يكونان بالذات فيها جميعاً، بل إنّ بعض هذه الأقسام تكون معتبرة بالعرض؛ ولهذا، يتبيّن لنا من خلال التدقيق في قواعد البرهان أنّ البرهانين اللّمي والإتيّ المطلق من النوع الثالث هما لوحدهما برهانان بالذات؛ في حين، لا تُعدّ بقيّة الأقسام براهين إلاّ بالعرض.

وسنعمد في هذه الدراسة - اعتماداً على المنهج التحليلي البرهاني - إلى بيان أنّ البرهان اللّمي من منظور العلامة الطبائبيّة لا يجري في الفلسفة وبقية العلوم التي تسعى إلى إثبات الأعراض الذاتية للموضوع، حيث يُراد من العرض الذاتي بحسب هذا المبنى هو الذي «يوضع بوضع الموضوع ويرتفع بارتفاعه»؛ أجل، يُمكننا الاستفادة من البرهان اللّمي من أجل أن تُثبت لموضوعات العلوم محمولاتٍ من قبيل الأعراض الغريبة، لكننا لا نستطيع التوسّل بهذا البرهان في الفلسفة، لكي تُثبت لموضوعها - الذي هو الموجود بما هو موجود - أيّ محمول، سواءً كان عرضاً ذاتياً أو

١. أستاذ وعضو الهيئة العلميّة بمؤسسة السيّد الخميني (عليه السلام) للتعليم الأبحاث
(solymaniaskari@mihanmail.ir).



غريبًا؛ لأنّ الموجود (بما هو موجود) لا يكون معلولاً لأية علّة؛ وبالتالي، فإنّ البرهان الوحيد الذي يجري في الفلسفة وبقية العلوم (البرهانيّة) هو البرهان الإنّي المطلق من النوع الثالث.

مفاتيح البحث: البرهان اللّميّ، البرهان الإنّي من النوع الثالث، اللوازم العامّة، العلوم البرهانيّة، العلامة الطباطبائيّ رحمته الله.

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال پانزدهم، فروردین ۱۴۰۲، شماره مسلسل ۵۶

جاری نبودن برهان لمی در علوم حقیقی از نظر علامه طباطبائی ره و انحصار جریان برهان انی مطلق از نوع سوم در آنها*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱
عسکری سلیمانی امیری**

در منطق، هر چند برهان به لمی و اقسام آن و به انی و اقسام آن تقسیم می‌شود و انی هم خود به انی مطلق و دلیل تقسیم می‌پذیرد، ولی درستی همه اقسام و معتبر بودن آنها به‌گونه بالذات نیست. بلکه گاه برخی از اقسام بالعرض توجیه‌پذیر و معتبرند. از این رو با مذاقه در قواعد برهان معلوم می‌شود که تنها برهان لمی و برهان انی مطلق از نوع سوم بالذات برهانتند و سایر اقسام برهان نیستند، جز به‌نحو بالعرض. در این تحقیق با روش تحلیلی برهانی نشان می‌دهیم که برهان لمی از نظر علامه طباطبائی ره در فلسفه و سایر علوم که در صدد اثبات اعراض ذاتیه موضوعند، جاری نیست. عرض ذاتی در این مبنا آن است که «با وضع موضوع وضع و با رفع آن رفع» می‌شود. البته با برهان لمی می‌توان برای موضوعات علوم، محمولاتی را به‌عنوان عرض غریب اثبات کرد. ولی در فلسفه ممکن نیست با برهان لمی محمولی را به‌عنوان عرض ذاتی یا عرض غریب برای موضوعش که موجود بما هو موجود است اثبات کرد؛ چراکه موجود معلول علتی نیست. بنابراین تنها برهان جاری در فلسفه و سایر علوم برهان انی مطلق از نوع سوم است.

واژه‌های کلیدی: برهان لمی، برهان انی از نوع سوم، لوازم عامه، علوم برهانی، علامه طباطبائی ره.

* این مقاله در کنگره بین‌المللی علامه طباطبائی ره پذیرش شده است.

** استاد و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره
(solymaniaskari@mihanmail.ir)



مقدمه

علامه طباطبایی رحمته الله علیه استدلال می‌کند که برهان لمی در فلسفه جاری نیست؛ زیرا جریان آن در فلسفه مستلزم معلولیت موجود بما هو موجود است. در حالی که موجود بما هو موجود معلول علتی نیست (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۶). این ادعا مبتنی بر مبادی از پیش پذیرفته شده است و از جمله آن تعریف عرض ذاتی است. از نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه، «عرضی ذاتی» چیزی است که با وضع موضوع «وضع»، و با رفع آن «رفع» می‌شود. بنابراین هر محمولی که بر موضوع فلسفه، چه بی‌میانجی و چه با آن اثبات شود باید ذات موضوع مقتضی آن باشد و در مقام ثبوت، واسطه نداشته باشد و معلول حد وسطی نباشد؛ زیرا اگر در مقام ثبوت، واسطه داشته باشد، برهان لمی خواهد بود و در این صورت، حد اصغر معلول حد وسط در اثبات اکبر برای اصغر خواهد بود. ذات اصغر نیز در اتصافش به اکبر کفایت نکرده و حد وسط سبب اتصاف خواهد بود. بنابراین اصغر معلول اوسط در اتصاف مزبور است.

از سویی، موجود بما هو وجود معلول علتی نیست؛ زیرا اگر اصغر (یعنی موجود بما هو موجود) معلول باشد باید علتش بیرون از اصغر باشد. در حالی که بیرون از موجود بما هو موجود «عدم» است و آشکار است که عدم علت موجود بما هو موجود نیست. همچنین لازمه دیگرش آن است که حد اکبر به اقتضای ذاتی اصغر نباشد، بلکه امر بیرونی سبب و علت ثبوت اکبر برای اصغر شده باشد. در حالی که لازمه عرض ذاتی اکبر برای اصغر آن است که اصغر - که موضوع علم است - خود مقتضی اکبر برای خودش باشد. این مدعا در مقاله دیگر به تفصیل توضیح داده شد و اشکالات وارد بر آن نیز دفع شد.

اکنون ادعا این است که براساس مبانی پیش گفته، نه تنها برهان لمی در فلسفه جریان ندارد، بلکه در هیچ علم دیگری هم جریان ندارد. همچنین نه تنها دلیل در فلسفه جاری نیست، بلکه در هیچ علم دیگری هم جاری نیست. جریان نیافتن دلیل در علوم برهانی نه به این جهت است که دلیل بالذات معطی یقین نیست، بلکه حتی اگر دلیل معطی یقین هم باشد، باز در فلسفه و علوم برهانی دیگر جاری نمی‌شود. بنابراین در این مقاله چهار ادعا را اثبات خواهیم کرد:

۱. دلیل در هیچ علمی جاری نیست و با آن، عرض ذاتی موضوع هیچ علمی به اثبات نمی‌رسد.
۲. برهان لمی همان‌طور که در فلسفه جاری نیست، در علوم هم جاری نیست و با آن، عرض ذاتی موضوع علمی به اثبات نمی‌رسد.
۳. البته برهان لمی معتبر و نیز دلیل بر فرض اعتبارش در منطق عرض غریب را برای موضوعات علوم اثبات می‌کنند و در هر دو صورت معطی یقینند. اما یقینش موقت و مشروط به واسطه‌ای است که در ظرف تحقق واسطه، اکبر برای اصغر ثابت است و عرض غریب برای موضوع می‌باشد و به دلیل عرض غریب بودنش مسأله در آن علم تلقی نمی‌شود؛ زیرا محمول، هرچند برای موضوع ثابت می‌شود، ولی ثبوت آن برای موضوع به اقتضای ذات موضوع نیست تا مسأله آن علم و عرض ذاتی موضوع آن باشد.
۴. اما برهان لمی و دلیل بر فرض اعتبارش حتی عرض غریب را برای موضوع فلسفه اثبات نمی‌کند؛ چراکه برهان لمی، مستلزم معلولیت اصغر توسط اوسط است و موجود بما هو موجود معلول علتی نیست و دلیل نیز مستلزم معلولیت اصغر توسط اکبر است؛ زیرا دلیل عکس برهان لمی است؛ به‌گونه‌ای که هرگاه بین اوسط و اکبر جابه‌جایی صورت بگیرد، دلیل تبدیل به لمی می‌شود و در این صورت اوسط علت اصغر خواهد بود.

تقسیم برهان‌ها در منطق

در منطق، برهان به لمی و انی تقسیم می‌شود. برهان لمی آن است که حد وسط علت ثبوت اکبر برای اصغر می‌باشد. خود این برهان به لمی مطلق و لمی غیر مطلق تقسیم می‌شود. لمی مطلق آن است که حد وسط علاوه بر آنکه علت ثبوت اکبر برای اصغر (یعنی علت ثبوت لغیره اکبر برای اصغر) است، علت برای ثبوت لِنفسه اکبر هم هست.

اما انی آن است که حد وسط علت ثبوت اکبر برای اصغر نباشد. این برهان به انی مطلق و انی دلیل تقسیم می‌شود. دلیل آن است که حد وسط بر عکس برهان لمی، معلول ثبوت اکبر برای اصغر و معلول ذات اکبر است. برهان انی مطلق آن است که حد وسط نه مانند "لمی" علت ثبوت اکبر برای اصغر است و نه مانند "دلیل" معلول ثبوت اکبر برای اصغر. بلکه یکی از سه حالت زیر را دارد:

۱. حد وسط و حد اکبر دو معلول برای علت واحد هستند که در حدود برهان مذکور نیست.

۲. حد وسط و حد اکبر دو متضایفند.

۳. حد وسط و حد اکبر دو متلازم برای حد اصغرند (ابن سینا، ۱۳۷۵ق: ۷۸-۸۰؛ حلی، ۱۳۸۸: ۳۱۴-۳۱۳؛ سلیمانی امیری، ۱۳۹۶: ۲۸۲-۲۹۵).

طبق مبنای علامه طباطبائی رحمته الله علیه تنها برهانی که در فلسفه جاری است، برهان انی مطلق از نوع سوم است. یعنی اوسط و اکبر دو متلازم برای اصغر باشند و در غیر این صورت برهان جاری نیست. حال، ادعای ما این است که بر مبنای علامه طباطبائی رحمته الله علیه تنها برهانی که در علوم دیگر جاری است، برهان انی مطلق از نوع دو متلازم برای اصغر است. سایر برهان‌ها هر چند معطی یقین باشند، در علوم جریان ندارند. بلکه برای موضوع علوم غیر از موضوع فلسفه به صورت اعراض غریب جریان خواهند یافت. ولی در موضوع فلسفه حتی به عنوان اعراض غریب هم جریان نمی‌یابند.

تابع دلیل بودن حکم انی مطلق از نوع اول

جریان و اعتبار برهان انی مطلق از نوع اول (یعنی دو معلول برای علت واحدی که خارج از حدود برهان است)، در علوم تابع جریان و اعتبار دلیل است؛ زیرا انی مطلق از نوع اول، یعنی دو معلول علت واحد به این صورت است که با علم به معلول، علم به علت آن حاصل می‌شود و از علم به علت، علم به معلول دوم حاصل می‌شود. اگر این برهان سیر از معلول به علت و از علت به معلول دوم نبود، چگونه می‌توانستیم از علم به معلول اول، علم به معلول دوم را حاصل کنیم؟

بنابراین در برهان «انی مطلق» از نوع دو معلول، دو سیر وجود دارد؛ در سیر اول از معلول به علت می‌رسیم و این سیر همان دلیل است. سپس با سیر دوم از علت به معلول دوم می‌رسیم (سلیمانی امیری، همان: ۲۹۴). حال اگر در علمی سیر از معلول به علت جاری نباشد، انی مطلق از نوع اول که مشتمل بر سیر از معلول به علت است هم جاری نیست. پس جریان برهان انی مطلق از نوع اول حکم جریان دلیل را دارد.

معتبر نبودن انی مطلق از نوع دوم

اما انی مطلق از نوع دوم (دو متضایف) به خودی خود اعتباری ندارد؛ زیرا دو متضایف در مقام اثبات یکی بر دیگری مقدم نیست. لذا اگر علم به یکی از دو متضایف حاصل شود، علم به متضایف دیگر هم بدون تقدم و تأخر و بدون میانجی متضایف اول حاصل است. از این رو ابن سینا اساساً انی مطلق از نوع دوم را قیاس هم نمی‌داند؛ چه رسد به برهان (ابن سینا، همان: ۹۰). بنابراین انی مطلق از نوع دوم به طور کلی از اعتبار ساقط است و مهم آن است که نشان دهیم در علوم و فلسفه برهان لمی و نیز دلیل جریان ندارد.

عدم جریان دلیل در فلسفه و علوم

دلیل بالذات در فلسفه و علوم برهانی جاری نیست؛ چراکه سیر از معلول به علت یقین‌آور نیست؛ زیرا امکان دارد معلول اعم از علتش باشد و با اثبات اعم، اخص اثبات نمی‌شود. به عبارت دیگر، اعم بودن معلول به این معناست که برای آن علت بدیل و جایگزین وجود دارد؛ مثلاً گاهی گرما معلول آتش است و گاهی معلول حرکت است و گاهی معلول امور دیگری غیر از آتش و حرکت. بنابراین اگر اتافی گرم باشد، نمی‌توان از گرمای اتاق وجود آتش را از آن نتیجه گرفت؛ زیرا ممکن است گرمای اتاق عامل دیگری غیر از آتش داشته باشد. از این رو کسانی که دلیل را به عنوان برهان انی معرفی می‌کنند، در اعتبارش شرط کرده‌اند که حد وسط در دلیل - که معلول است - اعم از علتش نباشد (مصباح یزدی، ۱۴۰۵ق: ۱۴؛ سلیمانی امیری، همان: ۲۹۳). به عبارت دیگر، دلیل در جایی اعتبار دارد که علت بدیل برای معلول متصور نباشد. برای تقریب به ذهن، اگر هوا کاملاً روشن باشد، روشنایی آن را معلول انحصاری نور خورشید می‌دانیم. لذا با علم به روز بودن، قطعاً نتیجه می‌گیریم که نور خورشید هوا را روز کرده است نه غیر آن؛ زیرا به لحاظ علم تجربی می‌پذیریم که عاملی غیر از نور خورشید - که هوا را روز کند - وجود ندارد.

همچنین کسی ممکن است عدم جریان دلیل در فلسفه و علوم را براساس قاعده ذوات الاسباب منع کند. طبق این مبنا، علم به معلول جز از راه علتش ممکن نیست. بنابراین در علوم برهانی دلیل جریان ندارد؛ زیرا علم به معلول اصلاً حاصل نمی‌شود، مگر از راه علتش

و در دلیل ما می‌خواهیم از معلول علت را کشف کنیم و این مستلزم دور باطل است. گویا علامه طباطبایی رحمته الله علیه به هر یک از دو استدلال بالا، دلیل را نامعتبر می‌داند. از این رو در نه‌ایة‌الحکمة گفته است که در کتاب برهان تحقیق شده که سلوک از معلول به علت مفید یقین نیست (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۶). از نظر ما قدر متیقن این قاعده ناظر به روش عقلی محض است. ولی هرگاه علم به معلول از روش تجربی حاصل شود، در صورتی که علتش انحصاری باشد می‌توان از علم به آن، «علم به علتش» را هم به دست آورد.

علاوه بر استدلال بالا، پیش‌تر اشاره کردیم که «دلیل» عکس برهان لمی است و اگر دلیل در فلسفه جاری باشد باید حد اکبر علت ثبوتش برای اصغر (موجود بما هو موجود) باشد. در حالی که موجود بما هو موجود معلول علتی نیست.

با توجه به مطالب بالا، ادعای ما این است که حتی اگر در دلیل و سیر از معلول به علت، حد وسط مساوی با حد اکبر باشد - که در این صورت می‌توان دلیل را برهان دانست - باز خواهیم گفت که دلیل در علوم برهانی جریان ندارد؛ زیرا اگر اثبات کنیم که برهان لمی - با آنکه معتبر و معطی یقین است - در علوم جاری نباشد، باید بپذیریم که دلیل معتبر هم در علوم جاری نیست؛ زیرا دلیل عکس برهان لمی است. لذا منطقدانان گفته‌اند هرگاه در دلیل، «اوسط و اکبر» را جابه‌جا کنیم، دلیل به برهان لمی تبدیل می‌شود. همچنین اگر در برهان لمی «اوسط و اکبر» را جابه‌جا کنیم، برهان لمی تبدیل به دلیل می‌شود (حلی، ۱۳۸۸: ۳۱۴؛ سلیمانی امیری، همان: ۲۹۲). بنابراین اگر نشان دهیم در علوم برهانی برهان لمی جاری نیست، متعکس آن (یعنی دلیل) هم در آنها جاری نیست.

عدم جریان برهان لمی در علوم طبق مبنای علامه طباطبایی رحمته الله علیه

عدم جریان برهان لمی در علوم، از نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه مبتنی بر امور زیر است:

۱. تبیین ذاتی بودن مقدمات برهان
۲. تبیین عرض ذاتی در علوم طبق مبنای علامه طباطبایی رحمته الله علیه
۳. بررسی نسبت محمول عرض ذاتی با موضوع علم
۴. تعریف عرض ذاتی
۵. گونه‌گونی موضوع علم.

ذاتی بودن مقدمات برهان

برهان قیاسی است که نتیجه یقینی می‌دهد. از نظر منطق دانان و علامه طباطبایی رحمته‌الله یکی از شرایط مقدمات برهان ذاتی بودن محمول برای موضوع است (حلی، ۱۳۸۸: ۳۲۰؛ طباطبایی، در: شیرازی، ۱۹۸۱م: ۱/ ۳۰). مقصود منطق دانان از ذاتی، اعم از مقوم و عرض ذاتی است. ولی از نظر علامه طباطبایی رحمته‌الله مقصود از آن خصوص عرض ذاتی است؛ زیرا مقوم موضوع جزء موضوع است، نه امری خارج از آن و عارض بر آن. لذا عرض ذاتی اخص از ذاتی به معنای عام است که شامل مقوم و عرض ذاتی می‌شود.

اما منطق دانان از «ذاتی» در کتاب برهان، ذاتی عام را در نظر گرفته‌اند؛ زیرا از نظر آنان "انسان حیوان است و حیوان جسم است، پس انسان جسم است" برهان است و محمول‌های مقدمات، ذاتی مقوم موضوع‌های خودشان هستند. بر همین اساس، مقدمات برهان را به مأخذ اول و ثانی تقسیم کرده‌اند و در بیان آن گفته‌اند که محمول مسائل در علوم برهانی عرض ذاتی موضوع علم است، نه مقوم آن. لذا امکان ندارد محمول مقدمات برهان، مقوم موضوع علم باشد؛ زیرا در این صورت محمول نتیجه هم مقوم موضوع علم خواهد بود. درحالی‌که مقومات موضوع در علوم مطلوب نیستند. از این رو گفته‌اند در مأخذ اول که محمول در صغرا مقوم موضوع است باید محمول در کبرا عرض ذاتی برای اصغر باشد و گرنه نتیجه عرض ذاتی برای موضوع علم نخواهد بود. در مأخذ ثانی هر دو مقدمه عرض ذاتی موضوع است. بنابراین محمول نتیجه عرض ذاتی خواهد بود (حلی، ۱۳۸۸: ۳۳۲). به هر حال، هر چند مأخذ اول هم برهان است و اوسط مقوم اصغر است و بر حسب ظاهر میانجی شده تا اکبر را برای اصغر اثبات کند، ولی به‌راستی بین اصغر و اکبر میانجی‌ای در کار نیست؛ زیرا اوسط داخل در اصغر است. بنابراین اکبر در مأخذ اول بدون میانجی برای اصغر ثابت است؛ زیرا اگر می‌دانیم اوسط مقوم اصغر و جزء اجزای درونی آن است، بدون میانجی هم می‌دانیم که اکبر برای اصغر ثابت است و اگر نمی‌دانیم که اوسط در اصغر مندرج است، میانجی قرار دادنش ما را به یقین نمی‌رساند. از این رو علامه در شرط ذاتی بودن محمول برای موضوع در مقدمات برهان فقط مأخذ ثانی را نظر دارد، نه مأخذ اول را؛ زیرا نتیجه در مأخذ اول، مسأله و محتاج به برهان

نیست؛ چراکه طبق فرض، اوسط مقوم اصغر است و اصغر که اوسط جزء آن است، بدون نیاز به میانجی اکبر برایش ثابت است. بنابراین مأخذ اول مطلوب برهانی نیست؛ زیرا مطلوب برهانی چیزی است که مجهول باشد و با برهان معلوم شود. درحالی که با علم به جزء بودن اوسط برای اصغر، اکبر برای اصغر مجهول نیست تا نیاز به میانجی بین این دو باشد.

تعریف عرض ذاتی از نظر علامه

علامه در تعلیقه بر اسفار عرض ذاتی را توصیف کرده است که محمول با وضع موضوع «وضع» و با رفع آن «رفع» می شود و این توصیف از شرط ذاتی بودن مقدمات برهان اخذ شده است؛ چراکه با برهان - که محمول مقدماتش عرض ذاتی هستند - باید به محمولی برسیم که آن عرض ذاتی برای موضوع نتیجه باشد و ثبوت آن برای موضوع به اقتضای ذات موضوع، یعنی اصغر باشد. بنابراین اگر موضوع وضع شود ولی محمول آن وضع نشود (مثل وضع موضوع اعم که با آن محمول اخص وضع نمی شود)، در این صورت چنین محمولی عرض ذاتی موضوع نیست؛ زیرا عرض ذاتی لازمه ذات موضوع است و لازم از ملزوم خود تخلف نمی کند. همچنین اگر موضوع رفع شود ولی محمول همراه آن رفع نشود، معلوم می شود که محمول عرض ذاتی موضوع نیست؛ مثلاً اگر محمول اعم از موضوع باشد، با رفع موضوع لزوماً محمول اعم رفع نمی شود. بنابراین معلوم می شود که اعم لازم خاص به موضوع نیست؛ زیرا اگر محمول اعم لازم خاص به موضوع بود، ضروری بود که با نبود موضوع محمول هم نباشد. درحالی که با سلب اخص، لزوماً اعم سلب نمی شود. پس اگر محمول اعم با نبود موضوع موجود بود، معلوم می شود که عرض ذاتی خاص به موضوع نیست، بلکه لازم عام است و وجودش همراه موضوع به جهت خصوصیت خاص نیست؛ مثلاً ماشی که نسبت به انسان اعم است، عرض ذاتی انسان نیست؛ زیرا انسان - که همان حیوان مقید به ناطق است - نطق در لازم اعم دخالت ندارد (طباطبایی، در: شیرازی، ۱۹۸۱: ۱ / ۳۰).

نسبت عرض ذاتی با موضوع

طبق تعریفی که از عرض ذاتی انجام شد، عرض ذاتی هر موضوع باید مساوی با آن باشد و اگر در علوم دنبال عرض ذاتی موضوع علم هستیم باید محمولات آن لازم مساوی با موضوع

باشند؛ زیرا اگر محمولات اخص از موضوع علم باشند، معقول است که موضوع باشد و محمول که عرضی ذاتی اوست همراه آن نباشد. در حالی که عرض ذاتی لازمه ذات موضوع است و از موضوع جدا نمی‌شود و اگر محمول اعم باشد، معقول است که اعم موجود باشد و اخص موجود نباشد. بنابراین اخص مقتضی آن نبوده است، بلکه عام‌تر از آن مقتضی اش بوده است (همان: ۳۱؛ همو، ۱۳۶۲: ۵). پس عرض ذاتی باید مساوی با موضوع باشد.

تعریف ذاتی

منطق‌دانان درباره ذاتی برهان گفته‌اند: «ما یؤخذ المحمول فی حد الموضوع و ما یؤخذ الموضوع فی حد المحمول». از آنجاکه گاهی محمول مقدمات نزد منطق‌دانان ذاتی مقوم است که در تعریف آن گفته می‌شود محمول در حد موضوع اخذ می‌شود. گاهی هم محمول مقدمات عرض ذاتی موضوع است و در تعریف آن گفته می‌شود موضوع در حد محمول اخذ می‌شود. در تعریف ذاتی، هر دو تعریف ذاتی مقوم و عرض ذاتی را جمع کرده و آورده و گفته‌اند: یا موضوع در حد محمول یا محمول در حد موضوع اخذ می‌شود.

اما دیدیم که علامه طباطبایی رحمته‌الله ذاتی بودن محمول را برای موضوع شرط مقدمات برهان دانسته است و برخلاف ظاهر، رأی منطق‌دانان ذاتی بودن محمول را در عرض ذاتی منحصر کرده است. ما هم توضیح دادیم که ذاتی بودن مقدمات برای رسیدن به نتیجه نظری است. بنابراین برای رسیدن به نظری‌ها باید از گزاره‌های یقینی استفاده کرد و آن گزاره‌ها باید به مبادی یا قضایای بدیهی منتهی شوند و مبادی بدیهی هر علمی محمولاتی دارد که به اقتضای ذاتی موضوع است و گفتیم که مقوم موضوع جزء خود موضوع است و اصلاً محمول واقع نمی‌شود. لذا ثبوت مقومات داخلی موضوع از مبادی تصویری آن است، نه از مبادی تصدیقی آن.

از اینرو هرگاه مقدمات برهان نظری باشند که منتهی به بدیهی می‌شوند و نیز محمول مبادی تصدیقی و همچنین محمولات نتایج برهانی که حاصل از مبادی و مقدماتند، باید از نوع عرض ذاتی باشند. لذا علامه شرط ذاتیت را در مقدمات به عرض ذاتی معنا کرده و در تعریف آن نسبت به موضوع علم هم گفته است: «ما یوضع بوضع الموضوع و ما یرفع برفعه». از نظر علامه، تعریف عرض ذاتی همان تعریف منطق‌دانان برای ذاتی برهان است که گفته یا موضوع در حد محمول یا محمول در حد موضوع اخذ می‌شود. در هر دو صورت، این

تعریف اختصاص به عرض ذاتی در علوم برهانی، اعم از فلسفه و غیر آن دارد. از نظر علامه، مقصود از اخذ محمول در موضوع این است که موضوع عرض ذاتی محمول است که به صورت عکس‌الحمل بیان شده است و هم اخذ موضوع در محمول عرض ذاتی است؛ زیرا همان‌طور که اشاره کردیم، ذاتی برهان از نظر علامه ناظر به محمول است که عرض ذاتی است. مقوم شیء هر چند به حسب ظاهر محمول واقع می‌شود (مانند حمل هر یک از جنس و فصل بر نوع)، ولی واقعاً محمول نیست، بلکه مقوم موضوع است و داخل در آن می‌باشد. مقصود علامه این است که چیزی که حقیقت آن در علم محمول و عرض ذاتی است، گاهی در همان علم موضوع قرار می‌گیرد و گاهی محمول؛ زیرا عرض ذاتی همواره مساوی با موضوع است. ولی اگر عرض ذاتی بر حسب ظاهر اخص از موضوع باشد، آن محمول با مقابل آن مساوی با موضوع و مجموع آن دو عرض ذاتی برای موضوع است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۵). اما در مقام گزارش، محمول‌های تقسیمی را باهم ذکر نمی‌کنند تا طبق طبیعت خودش محمول واقع شود، بلکه هر شق را جداگانه ذکر می‌کنند. در این صورت هر شق اخص از موضوع است و در حمل طبیعی اخص بر اعم حمل نمی‌شود. از این‌رو عرض ذاتی را که جایگاه محمولی دارد و باید در محمول ذکر شود، موضوع قرار داده و موضوعش را محمول قرار می‌دهند؛ مثلاً از باب عکس‌الحمل می‌گویند علت موجود است و معلول موجود است که در واقع این «بود موجود» یا علت است یا معلول. بنابراین اگر لنگه و شقی از عرض ذاتی را موضوع قرار دهیم و مقسمش را محمول، محمول در این صورت در حد موضوع اخذ می‌شود. پس گزاره‌های علوم به دو صورت ذکر می‌شود؛ یا موضوع و عرض ذاتی آن مساوی با آن است - خواه عرض ذاتی اقسامی نداشته باشد - و یا اگر اقسامی دارد، مجموع آنها باهم ذکر می‌شوند. در این صورت موضوع در حد محمول اخذ می‌شود. ولی اگر عرض ذاتی که محمول است دارای تقسیم باشد و در مقام گزارش همه اقسام را باهم ذکر نکنند بلکه یکی از اقسام را ذکر کنند، طبعاً اخص را - که قسمی از عرض ذاتی است - موضوع قرار می‌دهند و موضوع علم را محمول آن. در این صورت در حد عرض ذاتی محمول در حد موضوع اخذ می‌شود. از این‌رو علامه می‌گوید عرض ذاتی چون مساوی با موضوع علم است، با موضوع عکس می‌شود و در صورت عکس شدن، موضوع در حد محمول آن اخذ نمی‌شود، بل بالعکس محمول در حد

موضوعش اخذ می‌شود. روشن است که در این حالت محمول گزاره از مقومات ذاتی موضوع نیست، بلکه از علل وجودی موضوع است و در حدود وجودی‌اش باید علل آن ذکر شود. از همین رو در حد عرض ذاتی موضوع اخذ می‌شود؛ چراکه موضوع از علل ذاتی وجود عرض ذاتی است (طباطبایی، در: شیرازی، ۱۹۸۱م: ۶ / ۳۱).

گونه‌گونی موضوع علم و نسبت آن با عرض ذاتی

موضوع علم چیزی است که در آن از اعراض ذاتی‌اش بحث می‌شود. گاهی موضوع علم یک چیز و به‌طور مطلق است و هیچ قیدی ندارد؛ مانند عدد که موضوع علم حساب است و گاهی مقید به قیدی است؛ چه قیدش ذاتی موضوع باشد (مانند جسم طبیعی از جهت حرکت که موضوع علم طبیعی است و حرکت ذاتی آن است) و چه قیدش عرض غریب باشد؛ مانند کره متحرک که موضوع علم اگر متحرکه است و حرکت عارض غریب آن است.

حال با توجه به گونه‌گونی موضوع علم، عرض ذاتی هر علمی متناسب با موضوع آن است. بنابراین اگر موضوع علم مثلاً اگر متحرکه (یعنی کره دارای حرکت) باشد، مسائل و محمولات آن هم عرض ذاتی کره با قید حرکت است. بنابراین احکامی که بر کره مطلق، نه کره دارای حرکت عارض می‌شود، عرض ذاتی علم اگر متحرکه نیست؛ کما اینکه احکام حرکت که عارض بر معروضش است، بدون آنکه حرکت را برای کره در نظر بگیریم، عرض ذاتی علم اگر متحرکه نیست. پس اگر موضوع علم بسیط و مطلق باشد و در آن قیدی را لحاظ نکرده باشند، اعراض ذاتی‌اش اموری هستند که بر این موضوع بدون قید بار می‌شوند. ولی اگر موضوع علمی قیدی داشت هر نوع قیدی باشد، در این صورت عرض ذاتی آن چیزی است که از مقید با قیدش جدایی ندارد.

بی‌واسطه بودن عرض ذاتی برای موضوع علم

یکی از نکات بدیع در نظریه علامه که بر آن تأکید شده این است که ثبوت عرض ذاتی واسطه در ثبوت ندارد؛ چه واسطه مساوی، چه اخص و چه اعم. مقصود از واسطه چیزی است که خودش به‌تنهایی در حد محمول اخذ می‌شود، بدون آنکه موضوع واسطه در حد محمول اخذ شود؛ مانند حمل سواد بر کلاغ به‌واسطه پرش (همان).

توضیح بیان علامه این است که اگر محمول نتیجه واسطه ثبوتی داشته باشد نه واسطه اثباتی، در این صورت ذات موضوع بدون واسطه اش مقتضی محمول نیست. بنابراین اگر ذوالواسطه (اصغر) و واسطه (اوسط) و محمول نتیجه (اکبر) را در قیاس شکل اول صورت بندی کنیم، اکبر برای اصغر عرض ذاتی تلقی نمی شود و اصغر در حد تعریفی اکبر اخذ نمی شود؛ زیرا اصغر صرف نظر از واسطه مقتضی آن نیست تا در حدش اخذ شود. از سوی دیگر، اگر واسطه نبود اکبر عارض بر اصغر نمی شد. بنابراین سبب اینکه اصغر دارای اکبر شده است، اوسط است. پس وجود اکبر برای اصغر معلول خود اوسط است. پس در حد تعریفی اکبر باید علتش (یعنی اوسط) اخذ شود، نه اصغر؛ زیرا طبق فرض، اصغر مقتضی اکبر نیست تا در حدش اخذ شود.

عدم ورود برهان لمی در فلسفه و علوم

با توجه به نکته اخیر علامه که «عرض ذاتی» واسطه اعم، اخص و مساوی ندارد باید گفت برهان لمی در هیچ علمی - چه در فلسفه و چه در غیر آن - جاری نیست و عدم جریان برهان لمی در فلسفه براساس کبرای کلی ای است که در بالا اثبات شد؛ زیرا همان طور که تبیین شد، اگر عرض ذاتی واسطه در ثبوت داشته باشد، آن واسطه علت ثبوت اکبر برای اصغر خواهد بود و برهان لمی است. در این صورت محمول اکبر برای اصغر «عرض ذاتی» نخواهد بود؛ زیرا اصغر به اقتضای ذاتی اش اکبر را مقتضی نیست؛ چراکه اگر به اقتضای ذاتی خود آن را مقتضی بود، نیاز به واسطه ثبوتی و برهان لمی نداشت. نتیجه آنکه نه تنها در فلسفه برهان لمی جریان ندارد، بلکه در سایر علوم برهانی هم برهان لمی جریان ندارد. اما در میان سایر براهین، تنها برهان انی مطلق از نوع سوم در علوم برهانی و فلسفه جریان دارد که اوسط و اکبر دو لازم یا متلازم با اصغرند و برهان های دیگر از اعتبار ساقطند، مگر بالعرض. لذا در مورد دلیل گفته اند که بالذات یقین آور نیست.

جایگاه برهان لمی در حیات علمی

اگر برهان لمی در علوم جریان ندارد، پس آیا تقسیم برهان در منطق به لمی و انی بی فایده است؟ تقسیم برهان به لمی و انی هر چند در علوم به جهت عدم جریان برهان لمی در آن

مفید به فایده نیست. اما این تقسیم برای استدلال‌های یقینی مفید است و ثبوت اکبر برای اصغر را حتی در موضوع علوم برهانی به ارمان می‌آورد، ولی اکبر نمی‌تواند عرض ذاتی اصغر باشد؛ زیرا اگر اوسط علت اکبر است، پس اکبر به اقتضای ذاتی اصغر نیست. بنابراین می‌توان گفت محمول برای موضوع ضروری و یقینی است، ولی نمی‌توان گفت محمول عرض ذاتی اصغر است؛ چراکه چیزی که بیگانه از اصغر است مداخله کرده و با میانجی‌اش محمول را برای موضوع ضروری کرده است. بنابراین علم منطق که عهده‌دار معرفتی برهان‌های معتبر در کتاب برهان است باید برهان لمی را به‌عنوان ابزار معرفت یقینی معرفی کند؛ هر چند این ابزار در علوم برهانی برای مسائلشان کارا نیستند. بنابراین در زندگی علمی می‌توان موضوعی را در نظر گرفت و محمول را به‌واسطه علت بر موضوع به‌طور یقینی بار کرد. برای نمونه، موضوع مورد نظر می‌تواند امر شخصی باشد که کبرای بدیهی یا نظری بر آن ضمیمه شده و اکبر برای موضوع متشخص اثبات شده است. فرض کنید با انی مطلق از نوع سوم در انسان‌شناسی ثابت کردیم که انسان میرا است. این را می‌توان کبرا قرار داد و بر زید به‌عنوان مصداق تطبیق داد و حکم زید را به‌نحو یقینی به‌دست آورد:

زید انسان است.

هر انسانی میراست.

پس زید میراست.

در این نمونه، برهان لمی است؛ زیرا میرا بودن زید به علت انسان بودن زید است. اما این برهان در انسان‌شناسی جایگاهی ندارد؛ زیرا هر علمی از موضوعات کلی بحث می‌کند. بنابراین هر چند «زید میراست» از مسائل انسان‌شناسی نیست، ولی برای زندگی علمی ما مفید است و به‌راستی چنین استدلالی برهان است. این برهان‌ها را برهان‌های موقت می‌نامند؛ زیرا تا زید وجود دارد، حکم بر او ثابت است و با از بین رفتنش حکم هم از بین می‌رود. حتی می‌توان به‌جای زید، عنوان کلی (بلکه عنوان کلی‌ای که موضوع علم برهانی است) قرار داد و حکمی را به‌واسطه علتی به برهان لمی ثابت کرد و چنین برهان لمی‌ای در زندگی علمی مفید است، ولی محمول نتیجه عرض ذاتی برای موضوع آن علم نیست؛ مثلاً می‌دانیم که بر انسان تعجب و ضحک حمل می‌شود.

اما آیا تعجب و ضحک عرض ذاتی انسان در علم انسان‌شناسی اند؟ اگر تعجب و ضحک از اعراض ذاتی انسان باشند، باید همواره انسان در تعجب و ضحک باشد. واضح است که این‌گونه نیست، بلکه لازم است امر معجبی بر انسان عارض شود تا با آن انسان دارای تعجب و نیز دارای ضحک شود. اما اگر دو قوه تعجب و ضحک را در نظر بگیریم، این دو قطعاً عرض ذاتی انسانند و این دو در مقام ثبوت بدون تقدم و تأخر بر انسان حمل می‌شوند. بنابراین:

انسان متعجب بالقوه است.

هر متعجب بالقوه ای ضاحک بالقوه است.

پس انسان ضاحک بالقوه است.

برهان انی از نوع سوم است و ضحک به‌عنوان عرض ذاتی برای انسان ثابت می‌شود و واسطه شدن تعجب تنها در مقام اثبات است. اما اگر تعجب و ضحک را بالفعل در نظر بگیریم و با برهان لمی ضحک را به‌واسطه تعجب بر انسان حمل کنیم، ضحک بالفعل از اعراض ذاتیه انسان نیست؛ زیرا هر چند ضحک برای انسان به‌واسطه علتش (یعنی تعجب) ضروری شده است، اما ضحک بالفعل از اعراض ذاتیه انسان تلقی نمی‌شود؛ زیرا تعجب به‌خودی‌خودش از اعراض ذاتیه انسان نیست تا گفته شود «عرض ذاتی به‌واسطه عرض ذاتی دیگر در مقام اثبات میانجی شده است».

تفاوت موضوع فلسفه و موضوع سایر علوم برهانی

فلسفه و سایر علوم برهانی ضمن اشتراکشان در عدم جریان برهان لمی در آنها و عدم اثبات عرض ذاتی با آن، یک تفاوت اساسی باهم دارند؛ زیرا موضوع فلسفه موجود بما هو موجود است و معلول هیچ علتی نیست. بنابراین نه‌تنها برهان لمی در فلسفه جاری نیست و با آن عرض ذاتی برای موضوع فلسفه نخواهد بود، بلکه نمی‌توان برهان لمی اقامه کرد که در آن عرض غریبی را برای موضوع فلسفه اثبات کرد؛ زیرا اگر برهان لمی برای رسیدن محمولی برای موضوع فلسفه جاری باشد باید ثبوت این محمول به‌واسطه علتی بیرون از موجود ما هو موجود حاصل شده باشد و آن علت در موجود بما هو موجود سببیت داشته باشد. درحالی‌که اولاً بیرون از موجود ما هو موجود «عدم» است و عدم تهی و هیچ و پوچ است و هیچ و پوچ

نمی‌تواند علت باشد. علاوه بر آن، «عدم نقیض وجود است» و نقیضی ممکن نیست علت نقیضش باشد. همچنین میانجی سبب بین موجود بما هو موجود و بین اکبر مستلزم معلولیت موجود بما هو موجود است. درحالی‌که موجود بما هو موجود معلول علتی نیست. ازاین‌رو موجود بما هو موجود هیچ محمولی را با میانجی سبب پذیرا نیست. اما همان‌طور که قبلاً گذشت، در سایر علوم ممکن است موضوع آن علم محمول غریبی را با میانجی سبب پذیرا باشد. ازاین‌رو اثبات محمول غریب در موضوع علوم به‌جز فلسفه را می‌توان با برهان لمی اثبات کرد.

امکان یا عدم امکان اثبات عرض ذاتی برای اصغر با واسطه عرض ذاتی دیگر به برهان لمی

ممکن است برای برهان لمی این حالت را در نظر بگیرند که اوسط لازم بی‌واسطه اصغر و اکبر لازم بی‌واسطه اوسط باشد. بنابراین اوسط و اکبر دو لازم طولی برای اصغر باشند و برهان در این حالت برهان لمی است. بنابراین چنین برهانی - چه در علوم و چه در فلسفه - جاری است.

موضوع علوم و نیز موضوع فلسفه لوازم طولی را مقتضی هستند و همه آنها به ترتیب طولی لازم اصغرند؛ زیرا لازم الالزام به هر چند واسطه طولی لازم برای ملزوم اول است. نقد استاد جوادی آملی بر علامه طباطبایی رحمته‌الله در عدم جریان برهان لمی همین است. از نظر ایشان، براساس وحدت تشکیکی وجود بین مراتب هستی علیت و معلولیت برقرار است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۱ / ۲۲۹). به بیان دیگر، هستی هم وجود نفسی دارد و هم وجود شأنی. برهان لمی برای وجود نفسی جاری نیست. اما مانعی ندارد که وجود شأنی هستی دارای مراتب باشد و برخی از مراتب شئون هستی علت برای برخی از شئون دیگر باشد (جوادی آملی، ۱۳۶۸: ۱ / ۱۹۱).

به تعبیر دیگر، وجود نفسی وجود بما هو وجود معلول علتی نیست. یعنی هلیه بسیطه موجود بما هو موجود معلول علتی نیست. اما هلیه مرکبه موجود متعدد است و برخی از این هلیات مرکبه در سلسله علت برخی دیگر قرار می‌گیرند. لازمه این فرض، یا معلولیت موجود

بما هو موجود در هلیه بسیطه خودش است یا چاره‌ای نیست که این فرض را از برهان لمی بودن خارج کنیم و آن را نوعی برهان انی از ملازمات عامه لمی نما قلمداد کنیم؛ زیرا اگر پهنه هستی را به سه مرتبه اعلی، متوسطه و دانیه در نظر بگیریم، طبق بیان استاد جوادی در نظام تشکیکی هر مرتبه نسبت به مرتبه پایین علیت دارد. بنابراین "مرتبه متوسطه" علت ثبوت مرتبه دانیه برای مرتبه اعلی است. اگر این طور است، یا مرتبه اعلی به خودی خود مقتضی مرتبه دانیه هم هست؛ همان طور که مقتضی مرتبه متوسطه است، در این صورت مرتبه متوسطه علیت نداشته، بلکه در مقام اثبات میانجی شده است و برهان از نوع ملازمات عامه است، مگر این طور توجیه کنیم که موجود بما هو موجود در مرتبه اعلی علت مرتبه متوسطه و به اقتضای ذاتی است و خودش در مرتبه متوسطه ظهور می‌یابد و پس از ظهور موجود بما هو موجود در مرتبه متوسطه همین مرتبه با ظهورش که از اعلی مرتبه دریافت کرده، مقتضی مرتبه سوم است. بنابراین مرتبه سوم به اقتضای ذاتی مرتبه دوم است و از این رو برهان لمی است و ثبوت اکبر (یعنی مرتبه سوم) برای مرتبه اولی به واسطه مرتبه ثانیه است.

آری، در این فرض می‌توان گفت مرتبه متوسطه علت مرتبه دانیه است. ولی هنوز این سؤال باقی است که آیا اقتضای مرتبه متوسطه نسبت به مرتبه دانیه به دلیل ظهور مرتبه عالی نیست؟ روشن است که ظهور مرتبه عالی سبب شده که علیت را به مرتبه متوسطه نسبت دهیم. بنابراین کان ناقصه و وجود نعتی مرتبه دانیه برای مرتبه عالی به اقتضای ذاتی خود مرتبه عالی است. پس مرتبه دانیه به راستی معلول مرتبه عالی است، نه مرتبه متوسطه؛ چراکه اقتضای مرتبه متوسطه به جهت ظهور مرتبه عالی در آن بوده است. پس در فلسفه چنین فرضی از برهان لمی تناقض درونی دارد؛ زیرا مرتبه متوسطه هستی یا کان ناقصه هستی واسطه سببی برای مرتبه دانیه هستی، یعنی ثبوت اکبر برای اصغر شده است و هم در عین حال کان ناقصه مرتبه متوسطه ظهور مرتبه عالی است و از خود چیزی ندارد و ظهور مرتبه اعلاست. بنابراین نمی‌توان کان ناقصه حد وسط را علت کان ناقصه اکبر برای اصغر دانست و در عین حال مدعی بود که کان ناقصه اکبر برای اصغر عرض ذاتی

برای خود اصغر است و اصغر به اقتضای ذاتی اش مقتضی اکبر برای خودش است. اگر به راستی اکبر به اقتضای ذاتی اصغر است، باید پذیرفت که این برهان لمی نما در واقع از نوع انی مطلق از نوع سوم است.

جمع بندی

لمی بودن برهان به این است که حد وسط علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد و این نیز به این معنا است که وجود نعتی اکبر برای اصغر معلول حد وسط است و لازمه برهان لمی آن است که حد اصغر بدون سببیت اوسط مقتضی آن نیست. بنابراین اکبر در برهان لمی نمی تواند عرض ذاتی اصغر باشد که با وضع آن «وضع» و با رفع آن «رفع» شود. اما در سایر علوم می توان برهان لمی برای اثبات محمول برای موضوع نه به عنوان عرض ذاتی، بلکه به عنوان عرض غریب به نحو ضروری اثبات کرد؛ زیرا ممکن است موضوع علوم در داشتن محمول غریب تحت تأثیر سببی قرار گیرد. اما برای موضوع فلسفه نمی توان عرض غریب در نظر گرفت؛ زیرا لازمه آن معلولیت موجود بما هو موجود به واسطه سببی بیرون از وجود می باشد. در حالی که موجود بما هو موجود اولاً سبب ندارد و ثانیاً بیرون موجود بما هو موجود عدم است و عدم هیچ و پوچ است و معقول نیست علت برای وجود باشد. از سوی دیگر هم عدم نقیض وجود است و نقیض وجود ممکن نیست علت برای وجود باشد. بله، تنها برهانی که در علوم برهانی و فلسفه جریان دارد، برهان انی مطلق از نوع سوم است که اوسط و اکبر دو لازم یا متلازم برای اصغرند.

منابع

- ابن سینا، محمد بن عبدالله (۱۳۷۵). الشفاء (البرهان). قاهره: نشر وزارة التربية و التعليم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳). رحيق مختوم (ج ۱). قم: مركز نشر اسراء.
- حلی، حسن بن مطهر (۱۳۸۸). الجوهر النضيد في شرح منطق التجريد. قم: انتشارات بيدار.
- سليمانى اميرى، عسكرى (۱۳۹۶). معيار دانش (ج ۲). قم: انتشارات مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى رحمته اللہ علیہ.
- صدرالدين شيرازى، محمد (۱۹۸۱ م). الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة (ج ۱). بيروت: دار التراث العربى.
- طباطبایى، سيد محمد حسين (۱۳۶۲). نهاية الحكمة. قم: مؤسسه النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين.
- مصباح يزدى، محمد تقى (۱۴۰۵ ق). تعليقة على نهاية الحكمة. قم: مؤسسه فى سبيل الحق.

